

پیشینه‌ی عصیان سیاسی و نقد قدرت در

اشعار سیف فرغانی و عبید زاکانی

مهناز کرمی^۱

دکتر سیداحمد حسینی کازرونی^۲



تاریخ دریافت: ۹۴/۸/۶

تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۲۵

چکیده

آشفته‌گی روزگار در دوران زندگی سیف فرغانی و عبید زاکانی آن‌ها را به عصیان در برابر وضع موجود و به خصوص صاحبان قدرت برانگیخت. این دو، شاعران روزهای سخت هستند که اگرچه از شاعران برجسته‌ی فارسی هستند، اما موضوعات انتقادی و نقد قدرت در آثارشان کمتر مورد توجه پژوهشگران بوده است. نگارنده سعی دارد در این مقاله به روش تحلیلی و توصیفی، با بررسی و تحلیل اشعار این دو منتقد ارجمند قرن هفتم و هشتم، نقد و انتقاد از صاحب‌منصبان را به همراه موضوعاتی که در آن عصر باعث عصیان و پرخاش شاعران می‌شده است، بیان نماید. در این پژوهش دریافتیم که اگرچه شیوه و ابزار سیف فرغانی و عبید زاکانی برای بیان اوضاع غمبار زمان خویش و صاحبان قدرت که در پیدایش آن مؤثر بوده‌اند، متفاوت بوده است؛ اما مسائل اجتماعی و سیاسی که به زبان شعر بیان شده‌اند، بسیار به هم شبیه است.

واژگان کلیدی: صاحبان قدرت، عصیان، سیف فرغانی، عبید زاکانی.

۱ - دانشجوی دکتری، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر، گروه زبان و ادبیات فارسی، بوشهر، ایران.
sahkazerooni@yahoo.com

۲ - استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد بوشهر، ایران.

۱- مقدمه

ادبیات انتقادی یکی از انواع ادبی است که در آن شاعران رفتار شخص یا تیپ اجتماعی خاصی را زیر ذره‌بین نقد گرفته و بررسی می‌کنند. از فروع این نوع ادبی می‌توان به نقد صوفیه، نقد اجتماعی و نقد اخلاقی شخصیت‌ها اشاره کرد. شاعر و نویسنده‌ی متعهد به امید اصلاح جامعه یا ایجاد تغییر در نگرش فرد و جامعه به مسایل اجتماعی می‌نگرد و سخنان خویش را با بیانی طنز یا جد و زبانی تلخ یا شیرین بیان می‌کند.

غرض شاعر و نویسنده‌ی منتقد کشف بیماری‌های اجتماع، ریشه‌یابی آن‌ها و سعی در حفظ جامعه‌ی انسانی از آن‌هاست و گاه در جایگاه قاضی از طرف وجدان پاک بشری ظاهر شده و به قضاوت می‌نشیند. او در فرایند درمان با ترکیبی از نیش و نوش سیر بهبودی را تسریع می‌بخشد و غالباً با بزرگ‌نمایی دردها و آسیب‌های اجتماعی مخاطب را به اندیشه و چاره‌اندیشی وامی‌دارد؛ سرکوفت می‌زند، انتقاد یا سرزنش می‌کند تا مخاطب تغییر نگرش و در نتیجه تغییر رفتار را برگزیند.

تصوف، خصوصاً در عصر مغول، بازار گرمی داشت. کثرت نواب و مصایب صاحب‌دلان را از مدرسه به خانقاه کشانده و به تعالیم این گروه راغب نمود. گذشته از حشمت و قبول مشایخ و بزرگان این طایفه، ضعف و سستی که میان فقها خودنمایی می‌کرد، سبب قوت مبادی تصوّف و رواج آن بود و همین امر نقد صوفیانه را در بیان شاعران وارد کرد. این که علت تناقض میان رفتار و گفتار عالمان دینی چون فقها و زاهدان چیست و چرا آمران به توبه خود کمتر توبه می‌کنند و سؤالاتی از این دست همواره ذهن شاعران را نیز چون دیگران درگیر می‌کرده و در پی پاسخ به آن‌ها برآمده‌اند. این گونه نقد را در دیوان منتقدان اجتماعی چون حافظ و سیف فرغانی به وفور می‌توان دید.

ادبیات انتقادی زاده‌ی شرایط غمباز است و هرگاه آشفتگی‌ها بیشتر بوده، آثار انتقادی مجال بیشتری برای بروز داشته‌اند. در چنین عرصه‌ای شاعران غالباً در لباس نقاد و منتقد

کار بسته و دیگری با سرنیشتن طنز به جراحی اجتماع بیمار پرداخته است.

۲- بحث و بررسی

۲-۱- عصیان در اشعار سیف فرغانی

سیف‌الدین ابوحامد محمد الفرغانی، صوفی زاهد و شاعر قصیده‌ی معروف با مطلع «هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد»، که ظاهراً در اواسط نیمه‌ی اول قرن هفتم، هنگام استیلای قوم بنیان‌کن مغول و تاتار و «روان شدن خون عزیزان به سان آب» بر سر خاک، پا به عرصه‌ی دنیا نهاد. شرایط بد اجتماعی او را از فرغانه به ناحیه‌ی «آقسرا» در ترکیه‌ی کنونی تبعید کرد و یکی از دلایل گمنامی او همین نکته است. وی چون ناصر خسرو، مدح‌گریز و گمنام است چنان‌که ذبیح الله صفا در مقدمه‌ی کتاب برگ خزان دیده درباره‌اش می‌گوید: «در هیچ‌یک از تذکرها و ماخذهایی که توانسته‌ام به آن‌ها مراجعه کنم نام و اثری از این شاعر توانا ندیدم. با آن‌که او مقامی بلند در بیان حقایق عرفانی داشته و به یقین از پیشوایان خانقاهی بوده است». نکته قابل توجه در زندگی وی دربار‌گریزی و توجه خاصش به علم و معرفت است. سیف زبانی تلخ و گزنده دارد و در میان شاعران صوفی و خانقاهی از جمله نادر شاعرانی است که هم در مورد مسائل درونی و خویش‌شناسی شعر گفته و هم شاعری برون‌گرا و اجتماعی بوده است؛ تیغ کلامش را برای انتقاد از صاحب‌منصبان تیز کرده و شعرش سراسر هواداری از رعیتی است که بیش از نان، خون خورده‌اند. قصاید سیف فرغانی، نشان از مهارت و چیره دستی و استادی او در بیان ستایش خداوند، منقبت رسول (ص)، وعظ و پند و اندرز و نیز تحقیق و انتقاد از اوضاع نابسامان زمان او دارد. سیف هیچگاه تبحر خود را در مدح و ستایش پادشاهان، امرا و وزیران و رجال زمان خود به کار نگرفت. تنها در یکی دو قصیده که برای غازان خان فرستاد، چند بیت‌ی درباره‌ی تقویت دین اسلام

الف- نقد اخلاقی قدرت

سیف طبیب‌وار نخست به دیدن وضع بیمار نشسته و با دقت به اوضاع نگریسته و سپس با ریشه‌یابی آسیب‌ها سعی در مداوای آن می‌کند. بیان صفات ناپسند حکام زمانه، چون شیفتگی به دنیا و رفتارهای ناشایست مانند ربودن مال دیگران، ستم به محتاجان و فقیر نگه داشتن زیردستان نخستین کار او در نقد اخلاقی قدرت‌های سیاسی جامعه است. او فراموشی مرگ را علت این عملکردهای منفی می‌شمارد و با یادآوری مرگ و بیم دادن از آن، به عبرت گرفتن ترغیبشان می‌نماید و به همین مقدار اکتفا نکرده و آن‌ها را تهدید نموده و با استفاده از تجربیات شخصی یا فرهنگی به این کار همت می‌گمارد:

سر تو چون بن هاون بکوفتن شاید و گر بود به مثل جمله مغز چون سر سیر
(همان: ۹۴)

به موعظت نتوانم تو را به راه آورد سفال را نتواند که زر کند اکسیر
(همان: ۹۵)

«عدل» نامی آشنا در گفتمان سیاسیون است و برقراری آن آرمان انسانیت خصوصاً انسان‌های زجرکشیده و سیف بارها از نبود عدل و رواج ظلم شکایت نموده:

ظلم به هر خانه لانه کرده چو خطاف عدل چو عنقا ز چشم خلق نهان بود
(سیف، ۱۳۷۵: ۶۸)

برای پنهان شدن سیمرخ عدل علتی اجتماعی را که به عملکرد ناشایست حاکمان و کارگزاران آن‌ها وابسته است، معرفی می‌کند و از شخصیت‌های ماجرای گرگ و شبان برای رساندن مفهوم خویش بهره می‌جوید. گرگ و شبان و برّه و رمه از شخصیت‌های معروف در بیان نقد صاحبان قدرت سیاسی هستند و سیف شبانان (حاکمان) عصر خویش را گرگ صفت معرفی می‌کند.

مردم بی عقل و دین گرفته ولایت

حال بره چون بود چو گرگ شبان بود (همان: ۶۹)

در انتقاد از عملکرد نادرست حاکمان که موجب رواج ظلم شده، ماجرای دشمنی آشکار شیطان و آدم را برای توصیف روزگار خود به کار می‌گیرد.

ملک شیاطین شده به ظلم و تعدی آنچه

به میراث از آن آدمیان بود (همان: ۶۹)

سیف در قصیده‌ای دیگر با ردیف قرار دادن واژه‌ی عدل، به ظلم پادشاه زمانه‌ی خود اشارتی صریح دارد.

ای که اندر ملک گفتی می‌نهم قانون عدل

ظلم کردی‌ای اشارات همه بیرون عدل (سیف، ۱۳۷۵: ۱۰۹)

وی در قصاید مکرر از جمله همین قصیده، بیان می‌کند که آنچه او را به عصیان برمی‌انگیزد، غم دین است که با شیوه‌ی پادشاهی ستمگران، ستونش لرزان شده و آنان که مورد اعتراض شدید او قرار گرفته، مجریان قوانین دینی‌اند.

زان همی ترسم که ناگه سقف بر فرش اوفتد

خانه‌ی دین را که بس باریک شد استون عدل (همان: ۱۰۹)

ای تو را در کار دنیا بوده است افزار دین

وی تو از دین گشته بیزار و ز تو بیزار دین (سیف، ۱۳۸۶: ۱۲۵)

صراحت کلام سیف در عصیان‌های سیاسی از ویژگی‌های خاص سبکی اوست که او را به آواره‌ی درّه‌ی یمگان، ناصر خسرو شبیه می‌کند. او امیران عصر خویش را پست‌تر از گرگ معرفی می‌کند که همواره مترصد حمله به دیگران و پایمال کردن مال آن‌ها هستند. حال آن که به توصیه‌ی حضرت علی (ع) در نامه به مالک اشتر، حاکم باید

گرچه رنگین سخنی نقش مکن دیواری
 مدح این قوم دل روشن تو تیره کند
 هم‌چو رو را کلف و آینه را زنگاری
 شاعری چیست که آزاده از آن گیرد نام؟
 ننگ خلقی گر از این نام نداری
 عاری گریه‌ی زاهدی و حيله کنی چون روباه
 تا سگ نفس تو زهری بخورد یا ماری....
 بهر مخدوم مجازی دل و دین ترک کنی
 تا تو را دست دهد پایه‌ی خدمتکاری
 هر دم از سفره‌ی انعام خداوند کریم
 خورده صد نعمت و یک شکر نگفته باری
 هرکه را زین امر مدح کنی ظلم بود
 خاصه امروز که از عدل نماند آثاری

(سیف، ۱۳۷۵: ۱۴۷-۱۴۵)

شاعران مدیحه‌سرای درباری که واقعیت‌ها را وارونه و مطابق خواست حاکمان جلوه می‌دهند و ظالمان را به عدل و شجاعت وصف می‌کنند، از آن نظر مورد اعتراض سیف هستند که دستیار حاکمان ظالم هستن و به عقیده‌ی او در ستم جائران، شریک. وجود اینان حکم واسطه را دارد که هم می‌توانند با ستایش عملکرد ناشایست حاکمان حرص آنان را به ستم برانگیزند و هم می‌توانند شوق خدمت را در آنان شعله‌ور سازند. او صفت حرص را برانگیزاننده‌ی سخنوران به چنین خطایی می‌داند:

شعر نیکو که خموشی است از آن نیکوتر
 اگر دست دهد نیز مگو بسیاری

گرچه داری رخ چون آتش و اندام چو آب
زیر این خاک از آن آتش و آب افتد زود
ورچه در کبر به نمرود رسیدی و گذشت
من همی گویمت از پشت بترسی‌ای نمرود
زبر و زیر مکن کار جهانی چون عاد
که به یک صیحه شوی زیر و زبر هم‌چو ثمود

(همان: ۷۲-۷۱)

گاهی کلامش شکل مناجات به خود می‌گیرد:

خدا در مان فرستد مردمی را کزین دردند نالان اوفتاده
(همان: ۱۴۴)

توجه او به عامه‌ی مردم و دفاع از حق آنان، غرض دیگر سیف در انتقاد از صاحبان قدرت است. در این زمینه، نکته‌ی دیگری که سیف بدان توجه نشان داده، فقر و گرسنگی بیشینه‌ی مردم است که به مناسبت‌های مختلف در اشعار خویش بدان اشاره می‌کند. در قصیده‌ای با مطلع:

ای صبا با دم من کن نفسی همراهی
به سوی شاه بر از من سخنی گر خواهی

(همان: ۱۶۰)

او نیز چونان حافظ باد صبا را پیک خویش قرار می‌دهد تا پیغام مردم را از زبان سیف برای شاه ببرد و محتوای پیامش فقر مردم عامی است:

گو در این مصر که فرعون درو صد بیش است
نان عزیز است که شد یوسف گندم چاهی

(همان: ۱۶۱)

شخصیت‌هایی چون قاضی که با ویژگی حيله‌گری و رشوه‌خواری توصیف می‌شوند، هدف دیگری برای عصیان سیف هستند. اینان جماعتی هستند که سعدی در توصیفشان می‌گوید: «همه کس را دندان به ترشی کند شود؛ مگر قاضیان را که به شیرینی.» (سعدی، ۱۳۷۶: ۶۶۹)

ایا قاضی حیلت‌گر، حرام‌آشام رشوت‌خور
 که بی‌دینی است دین تو و بی‌شرعی شعار تو!
 دل بیچاره‌ای راضی نباشد از قضای تو
 زن همسایه‌ای آمن نبوده در جوار تو

(سیف، ۱۳۸۶: ۱۲۹-۱۲۸)

چنانچه ملاحظه شد، مخاطبان عصیان سیف فرغانی، بیشتر بزرگان مملکت هستند که هم قدرت و هم ثروت جامعه در اختیار آنان است و از هر نظر توان بهبود اوضاع جهان را دارند؛ ولی به دلیل عملکرد بد و بی‌تدبیری، به آشفتگی اوضاع انسان‌های زیر حکومت خویش، دامن زده‌اند. پایمردان آنان چون شاعران درباری و بازاریان دین‌فروش و قاضیان نیز به علت آب به آسیای دشمن مردم ریختن، در دایره‌ی انتقاد او هستند.

۲-۲- عصیان در شعر عبید زاکانی

نظام الدین عبید زاکانی، از شاعران عصیان‌گر قرن هشتم است که بیشتر شهرتش را مدیون طنزهای لطیف و انتقادات تند از اخلاق ناپسند ابنای زمان خویش است؛ در روزگاری که خندانند مردم در محیط سرشار از ریاکاری عاملان دین و نامالیقات روزگار، مردم را در نومیدی و اندوه غرق کرده، کار عبید به معجزه می‌ماند؛ هم تهدیدی برای حاکمان و هم نور امیدی و تسکینی بر دل دردمند مردم. در روزگاری که هرج و مرج و ترکتازی بر مذهب، فضای رعب‌انگیزی پدید آورده، کلام عبید، تازینه‌ای بر

بیکر دغلکاری‌ها، تباهی‌ها و نامردمی‌هاست. در آینه‌ی شعرهای او می‌توان دید که چه روزگاری بر مردم گذشته و چه کسانی زمام امور را به دست داشته‌اند و چه دردهایی دل خسته و روح محنت‌کشیده‌ی مردم را می‌آزرده‌است. موضوعات عصبیانی که در دیوان عبید موجود است، عبارت است از:

- بیزاری و تبرّی از زاهدان ریایی و صوفیان کذایی که دام زرق نهاده و سر حقه باز کرده‌اند؛ حقیقت را رها و به ظاهر چنگ یازیده و در عصر وی صاحب نفوذ بوده‌اند:

آه از این صوفیان ازرق پوش که ندارند عقل و دانش و هوش
رقص را هم چون نی کمر بسته لوت را هم چو سفره حلقه به گوش
از پی صید در پس زانو مترصد چو گربه‌ی خاموش
شکر آن را که نیستی صوفی عیش می‌ران و باده می‌کن نوش
(عبید، ۱۳۸۴: ۲۲۷)

او نیز چون سیف گاهی سخنش را در قالب مناجات می‌آورد اما لباس طنز بر آن می‌پوشاند:

خدایا دارم از لطف تو امّید که ملک عیش من معمور داری
بگردانی بلای زهد از من قضای توبه از من دور داری
(همان: ۲۲۲)

- تأثر از پریشانی اوضاع و آشفستگی روزگار و آشوب‌هایی که مردم را درگیر خود کرده است:

آن که گردون فراشت و انجم کرد عقل و روح آفرید و مردم کرد
رشته‌ی کاینات در هم بست پس سر رشته در میان گم کرد
(همان: ۲۲۰)

راست گفته‌اند که نیمی از طنز، جد است و طنزپرداز وقتی دلی پردرد داشته باشد

محنت همین بس است که در پیش هر خسی
هر که آبرو نریخت به نانی نمی‌رسد

(همان: ۲۱۴)

شاه و گدا از واژه‌های شایع ادب پارسی است که تضاد میان آن‌ها، برای بسیاری مضمون‌ساز شده است. عبید این دو واژه را به مناسبت‌های مختلف آورده و از این مضمون برای بیان انتقادهایش بهره جسته و پیوسته با گوشه نظری بر عارفان و به قول او ”گدایان کوی عشق”، که همواره از خوان گسترده‌ی کرم شاهان دور هستند یا خود را دور می‌دارند، به حاکمان طعنه می‌زند و آنان را به خست مذمت کرده است. هرگز دمی به گوش گدایان کوی عشق از خوان پادشاه صلائی نمی‌رسد

(همان: ۲۳۱)

وی بارها خود را از خیل گدایان شمرده و با مباحثات به این گدایی و فقر انتخابی، خود را به دلیل احساس بی‌نیازی به درگاه شاه ستوده است:

ما گدایان بعد از این از کار و بار آسوده‌ایم
چون به روزی قانعیم از روزگار آسوده‌ایم
هر کسی بر قدر همت اعتباری کرده‌اند
ما توکل کرده‌ایم از اعتبار آسوده‌ایم
رو به درگاه خداوند جهان آورده‌ایم
وز در و درگاه شاه و شهریار آسوده‌ایم
طامعان بر بوی بهبود انتظاری می‌کشند
ما طمع ببریده‌ایم از انتظار آسوده‌ایم
دیگران در بحر حرص ار دست‌وپایی می‌زنند
ما قناعت کرده‌ایم و بر کنار آسوده‌ایم

در پی مستی خماری بود ما را وین زمان
 ترک مستی چون گرفتیم از خمار آسوده‌ایم
 اهل دنیا فخر خود جویند و عار دیگران
 حالیا ما چون عبید از فخر و عار آسوده‌ایم

(همان: ۲۶۷)

چون ز یزدان هرچه خواهی می‌دهد خلعت و احسان سلطان گو مباش
 ما گدایانیم ما را چون عبید مال و جاه و حکم و فرمان گو مباش

(همان: ۲۶۵)

گاه سلطنت حقیقی را در بینوایی و درویشی دیده:

ما سریر سلطنت در بینوایی یافتیم لذت رندی ز ترک پارسایی یافتیم
 سال‌ها دریوزه کردیم از در صاحب‌دلان مایه‌ی این پادشاهی زان گدایی یافتیم
 همّت ما از سر صورت‌پرستی در گذشت لاجرم در ملک معنی پادشایی یافتیم

(همان: ۲۶۶)

در شعر او نیز چونان اشعار شاعر هم‌عصرش، حافظ، و سیف فرغانی درویش عزّ
 و مقامی دارد و علت این جایگاه باارزش، آزادگی اوست:

فراغت از دل درویش جو که مستغنی است
 ز هر کجا که امیری و پادشاهی هست

(همان: ۲۵۴)

گاه رندی‌ها و نیش و کنایه‌های کلامش حافظ را فریاد ما می‌آورد:

رغبتم سوی بتان است ولیکن دو سه روز
 از پی مصلحتی چند مسلمان شده‌ام
 بارها از سر جهلی که مرا بود به سهو

کرده‌ام توبه و در حال پشیمان شده‌ام
 زاهدان از می‌و معشوق مرا منع کنند
 بهر آن است که من منکر ایشان شده‌ام
 گفت رهبان که عیید از پی سالوس مرو
 زین سخن معتقد مذهب رهبان شده‌ام

(عیید، ۱۲۴۹ق: ۲۶۷)

ز کنج صومعه از بهر آن گریزانم
 که در حوالی آن بوریا، ریایی هست

(همان: ۲۵۴)

یکی دیگر از آینه‌های عیید که نمایانگر روزگار صعب اوست، حکایت موش و گربه است. برخی این داستان را از نمونه‌های حماسه‌ی مضحک می‌شمارند که موضوعی مبتذل دست‌مایه قرار گرفته و با سبکی فاخر بازگو می‌شود. (ذوالفقاری، ۱۳۹۱: ۵۵) این داستان که طنزی اجتماعی و تلخ است در حدود نود و دو بیت سروده شده و ماجرای ریاکاری و مردم فریبی امیر مبارزالدین کرمانی است که به یمن همین نفاق لشکر فارس را فریب داد و بر آن ظفر یافت. داستان ریاکاری این امیر مزور را در دیوان نمود فراوان دارد و حافظ با لقب «محتسب» از او یاد می‌کند.

اگرچه باده فرح‌بخش و باد گل‌بیز است
 به بانگ چنگ مخور می‌که محتسب تیز است

(حافظ، ۱۳۷۹: ۳۵)

با اشاره به کرمانی بودن گربه‌ی عابد در داستان عیید، که با ریاکاری و تظاهر به دینداری، موش‌ها را فریفت و بر آنان چیره شد، می‌توان یقین کرد که گربه‌ی موصوف او، جز امیر مبارزالدین نیست. جالب این جاست که تکیه کلام امیرمبارزالدین برای

جست بر خمّ می‌خروشاننا	ناگهان موشکی ز دیواری
مست شد همچو شیر غرّاننا	سر به خم برنهاد و می‌نوشید
پوستش پر کنم ز کاهاننا	گفت کو گربه تا سرش بکنم
که شود روبرو به میداننا	گربه در پیش من چو سگ باشد
چنگ و دندان زدی به سوهاننا	گربه این را شنید و دم نزدی

(همان: ۳۳۰)

۳- نتیجه‌گیری

فضای آلوده به زشتی‌ها باعث می‌شود شاعر برای گریز از تلخکامی‌ها اثر انتقادی خلق و حتی گاهی از ژرف‌ترین باورها و آرزوهای خویش نیز بی‌رحمانه انتقاد کند. قرن هفتم و هشتم هجری از قرون آشفته‌ی تاریخ ایران و جهان است که بستر مناسبی برای بروز آثاری در حوزه‌ی ادب انتقادی فراهم نمود. در ادبیات انتقادی نوک پیکان اعتراض شاعران، شخصیت‌های صاحب نفوذ در جامعه را، چون حاکمان که قدرت سیاسی بالا دارند و عالمان دینی که نیروی دینی فزونی دارند، هدف قرار داده است. سیف فرغانی و عبید زاکانی از جمله‌ی کسانی هستند که در این فضای آلوده به ظلم زندگی کرده و بالطبع ابیاتی که محتوای عصیانی داشته باشد، بسیار سروده‌اند. موضوعات مشترک سیف فرغانی و عبید زاکانی، انتقاد از حکومت جائر است و اگرچه در نوع ابزار و شیوه‌ی بیان آن‌ها تفاوت‌هایی دیده می‌شود، هر دو یک هدف را دنبال می‌کنند. هر دو صاحبان قدرت را به دادگاه خویش دعوت و به مبارزه با عملکردهای آن‌ها پرداخته‌اند. یکی از صفاتی که هر دو از آن انتقاد نموده‌اند، ریاکاری حکام و وابستگی حکومتی است که نشان از آن دارد که این صفت غالب حاکمان است که از آن برای فریب عوام استفاد برده غافل از آن که چشمان بیدار شاعران آگاه همواره در دیده‌بانی فعال عمل کرده و هرگونه رفتار متناقضانه‌ی صاحب‌منصبان از

چشمانشان دور نمی ماند. سیف و عبید هر دو در صددند هم دردها و آسیب‌ها را نشان دهند، هم علت‌یابی نمایند و هم راه چاره‌ای برای آن پیشنهاد کنند و این راه غالباً از عالم تجرد و وارستگی و به عبارتی از عالم عشق به انسان می‌گذرد که در روح آن‌ها جا داشت؛ عشق در بیان آن‌ها نوشدارویی است که جوامع بشری را از انواع زشتی‌ها و پستی‌ها نجات می‌دهد. عشقی که با دین پیوند دارد و ریشه‌اش از دین آب می‌خورد. در غیر این صورت، جهان، دوزخ یأس و آلودگی می‌شود و مرگ انسانیت در چنین دنیایی اتفاق می‌افتد.

روی و ریا از هر کسی ناشایست است و از صاحبان قدرت ناستوده‌تر. زیرا اینان قدرت نفوذ در جامعه دارند و این نیرو را یا از سیاست دارند یا از دین. از این روست که شخصیت‌هایی صاحب نفوذ چون شاهان، حاکمان و امرا، فقهای دینی، زاهدان ریایی و صوفیان کذایی هدف تیر طعن و آماج اعتراضات سیف فرغانی و عبید زاکانی هستند؛ هر یک به شیوه‌ای با ابزاری به نقد اجتماعی، اخلاقی و صوفیانه و آزادمنشانه‌ی صاحبان قدرت می‌پردازند اما در هدف مشترک هستند. این دو به عنوان نمایندگان قرن هفتم و هشتم، با این انتقادات در حقیقت بازگوکننده‌ی وضع موجود خویش، ظلم حاکمان ریایی و مظلومیت عامه‌ی مردم خویش هستند.

فهرست منابع

- ۱- حضرت علی(ع)، (۱۳۸۷)، ترجمه‌ی روان نهج البلاغه، ترجمه‌ی سید کاظم ارفع، چ دوم، تهران: انتشارات فیض کاشانی.
- ۲- حافظ، شمس الدین، (۱۳۷۹)، دیوان اشعار، چ نهم، تهران: محراب.
- ۳- سعدی، مصلح الدین، (۱۳۷۶)، کلیات، گلستان، براساس نسخه‌ی محمدعلی فروغی، تهران: داد.
- ۴- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۱)، انواع ادبی، چ نهم، تهران: فردوس.
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۲)، آشنایی با نقد ادبی، چ دوم، تهران: سخن.
- ۶- ذوالفقاری، حسن، (۱۳۹۱)، مجله مطالعات ادب کودک، «موش و گربه (سوابق و نمونه‌های داستان‌های موش و گربه در ادب فارسی)» سال سوم شماره اول، بهار و تابستان ۹۱، صص (۴۷-۷۰).
- ۷- فرغانی، سیف الدین، (۱۳۶۸)، نسخه‌ی الکترونیکی دیوان اشعار.
- ۸- فرغانی، سیف الدین، (۱۳۷۵)، برگ خزان دیده، انتخاب و توضیح دکتر سیدمحمد ترابی، تهران: سخن.
- ۹- قبادیانی، ناصر خسرو، (بی تاریخ)، نسخه‌ی الکترونیکی دیوان اشعار، اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه.
- ۱۰- خبرگزاری میراث فرهنگی، ۹۳/۳/۲۶، سایت www.chn.ir.